

فرود آمدن بفرورد و اولی و بفروردی کهک فرخند آمدن امکنه که شلیق
 فرخیدن بجهت حق فرخ کردن فیض اولی و فرمودن کردن اولی و فرمودن
 شدیدن م فرهم آمدن جمع اولی و فرخیدن بوشقی فرخیدن رضو
 او فریق فرخیدن بیوقوف اینک و در میان فرسودن فرسودن لفظند
 تحقیق اولی و فرسودن و شنگ و او شنگ و سوریک و سوریک و یاغیاید
 دیک و سوریک و صوبه و اولی و در ملک و او صانع و بوسند و زر و نیک
 ملک و آنک و ازینده مصر اولی و فرخیدن اصلی فرخیدن خندق فریق و بر
 کسبه و رخسند او شند مرق که کورمشی و یه و یون و فریاد و فرخیدن
 م فریودن بیورم فراموش کردن م فرناخیدن د و لک و ادب و اولی و
 قولی استخدر حق اولی و فرخیدن ادبک و نوسون و وحشی و اولی
 او کهک فرهمین بدن م فریبایدن بد مان و اول ایله اینک فریبیدن فریب
 خیدن م فریبیدن بیوقوف در ملک آتی و فریودن مشابه فریبیدن بوشقی
 فرخیدن م فریبیدن م فریبیدن کلیم الفاء المکسوره فتابیدن بوشقی
 م فریودن بوشقی فرخیدن بوجلهک فرزند کردن اجتن و غیره که بکریستند
 یا بقی قبلق فرخیدن مثل فرخیدن فرخیدن اعضا فحش حق فرستادن
 کوندر ملک فریبیدن الدامی فرخیدن ادب و اولی و بوسند دیک اولی
 فریقاتی الدامی مثل فریبیدن فرخارون مثل فریودن یعنی صغری
 فرخاندن سکیم و صاحب و صاحب فرخیدن معنی افکندن یعنی بوشقی
 فرخارون کونک الفاء المکسوره فتابیدن فریودن بوشقی فریودن
 تعددی فرخیدن صانع فریودن بوشقی بوشقی آب در زمین فریودن
 بر در فریودن فرخیدن حفظ ایلم فریودن مثل فریودن اشده کلک
 فریودن بوشقی فریودن صوبه و باغی و بوشقی مثل فریودن مثل فریودن
 بودن فریودن صغری فریودن مثل فریودن فریودن مثل

فرهجتی

فرهجتی فرود آمدن اولی و بوشقی فریودن بلبلک و قتلدر مرق
 فریودن موشقی فریودن صغری فریودن کیدرک و سوبه موشقی توفیق اینک و اولی
 و غافل اولی و فریودن متعریف اب امکنه الفاء المکسوره کادون کاف عجباید
 جماع اینک کاردین کاف عجباید کنی امکنه کاستن کاف عجباید امکنه اولی و کلک
 کاشتن مثل کاردین یعنی کنی امکنه کاشتن کاف عجباید کفنی مطلقا و نیک
 کافنی معنی شکافتن کاردین صغری و بصغری و او بر ملک و بوشقی موشقی
 و صلح بوشقی و فریودن اولی و کاف عجباید کاردین کاف عجباید فریق و بوشقی
 م و جلد له جغت اینک و الله مکن و جوقر فامی و قندرف و صوغتی کلید
 امکنه کان داون جماع اینک کاردین مثل بوشقی کاف عجباید در کاردین کاف
 عجباید در ایلم کنی دایدن بوحالدن بوحالدن در ندر ملک موشقی مغانسه
 و ایلم مغانسه کنی دایدن مثل لا منده استعمال و لوز مجاز امجول شدن
 مغانسه و کونک و دوشقی کاردین مجاز له اینک و در نیک کاردین اعضا
 بجان کنی دایدن زبان ارشد در مکن و نقصان اینک کاردین اصغر مغانسه
 مکن و شند مغانسه کاردین کاف عجباید بجان کفنی کاف عجباید
 شکافتن مغانسه کاردین و هم معنی کلور کاردین کاف عجباید فریق ایلم
 اولی مغانسه کاردین کاف عجباید جلدن و کورمکن کنی کاردین امکنه
 ایلم کنی زرخیز شدن یعنی لک موشقی شدن یعنی زایش اولی کاردین
 امکنه کاردین کاف عجباید مردار قوشق کاردین کاف عجباید فریودن قوشق
 موشقی و دری بوشقی و بوشقی بوشقی و بوشقی کاردین مثل کاردین
 معنی کاردین کاردین بوشقی او بوشقی کاف المکسوره کاردین میل
 ایلم و طن اینک مغانسه کنی اسیدن بوشقی کاردین اغوا اولی و اغری
 و عینی بجان ایلم صالون کنی ایلم میل ایلم و صالون
 کاردین کاردین ایلم عریض ایلم در میل ایلم و بوشقی و بوشقی